کارگران همه کشورها متحد شوید!

پیک انترناسیونالیستی ۱۲

نشریه سیاسی ـ تئوریک «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» بهار ۱۳۸۰

* اعلام موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»
* در باره اهداف و مواضع ما
* سرمایه‌ها برعلیه سرمایه‌داری
* چین به کجا می‌رود؟

فهرست مطالب

اعلام موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» ۳

در باره اهداف و مواضع ما ٤

سرمایه ها برعلیه سرمایه داری ۸

چین به کجا می رود. ۱۲

****

«تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» به وسیله تعدادی از فعالین جنبش کارگری ایران در تداوم بیش از دو دهه مبارزه علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و فعالیت پیگیر برای دست یابی به اهداف و مواضع کمونیستی و سرانجام در پی یک دوره مباحثات در گرد نشریه پیک انترناسیونالیستی، در آپریل ۲۰۰۱ بنیان گذاشته شد. هم اکنون نشریه «مبارزهٔ طبقاتی» به عنوان ارگان سیاسی ـ خبری و نشریه «پیک انترناسیونالیستی» به عنوان نشریه سیاسی ـ تئوریک جریان ما انتشار می یابد.

«تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» از لحاظ سیاسی خود را مدافع سنن اتحادیه کمونیست ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم و به ویژه جناح چپ بین الملل سوم دانسته و از سنن چپ کمونیستی دفاع می کند. سننی که در مبارزه علیه استالینسم و نقد مبانی فکری گرایشات سیاسی دیگری چون تروتسکیسم و مائوئیسم تکامل یافت.

«تشکیلات کارگران انترناسیونالیست" برای سازمان یابی کمونیستی کارگران، فعالیت هدفمند نظری جهت اشاعه و بسط مواضع کمونیستی و برای ایجاد حزب انترناسیونالیستی طبقه کارگر فعالیت می کند. حزبی که با رهبری انقلاب کارگری در مناطق و کشورهای مختلف، نبرد بین المللی علیه سرمایه را سازمان داده و بنای جامعه ای عاری از طبقات و استثمار و بری از جهل و فقر و جنگ و دیگر مظاهر سرمایه داری، بنای یک جامعه نوین انسانی را پی می ریزد.

****

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No:12 spring 2001

بهاء برای اشتراک دو شماره سالانه پیک انترناسیونالیستی و ٦ شماره «مبارزه طبقاتی» بدون احتساب هزینه پست، معادل ۱۵ دلار امریکا است.

اعلام موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»

فعالین نشریه پیک انترناسیونالیستی، پس از چهارسال فعالیت در گرد این نشریه، موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» را اعلام می دارند. «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» خود را متعلق به یک سنت معین تاریخی در جنبش کارگری می داند. سنتی که با «انجمن های مخفی کارگری»، «اتحادیه کمونیست ها» برهبری مارکس و انگلس آغاز گشت و سپس در انجمن بین المللی کارگران، جناح چپ بین الملل دوم و جناح چپ بین الملل سوم تداوم یافت. سنتی که پرچمی پر افتخار و بدور از آلودگی کمونیسم های دروغین و بورژوایی را در اهتزاز نگاه داشته است، سنت چپ کمونیست. سنت کمونیست های انترناسیونالیست. راه تاکنونی فعالین «پیک انترناسیونالیستی» اما محدود به حیات چهارساله «پیک انترناسیونالیستی» نیست. سابقه افراد متشکل در این حرکت به یک گروه کارگری و سپس «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر»، «محافل مستقل کارگری» در ایران و بالاخره «انجمن کارگران پناهنده و مهاجر» در خارج از کشور برمی گردد. فعالیت برای متشکل شدن محافل کارگری در ایران، تلاش بی وقفه به منظور دستیابی به مواضع کمونیستی، سازماندهی جنبش اعتراضی پناهندگان سیاسی در ترکیه بسال ۱۹۹۱ و کوشش برای تشکل یابی محافل کارگری در خارج کشور جوانبی از عرصه های حرکت ما در دو دهه اخیر بوده است.

بحران و فروپاشی «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر»، نقطه آغاز مطالعه ما حول علل بحران و جمع بندی از مباحث گروه های موسوم به «خط۳» بود. این کوشش طی یک دهه فعالیت محافل کارگری علیرغم شرایط دشوار اختناق و فشارهای شکننده محیط کار تداوم یافت. نطفه های اولیه مواضع کنونی، مانند سرمایه داری دولتی، عدم اعتقاد به ماهیت کمونیستی قطب های به اصطلاح سوسیالیستی جهان و سازمان های چپ ایران و همچنین اعتقاد به سازمانیابی سیاسی کارگران ریشه در آن دوره دارد. این روند در خارج از کشور نیز تداوم داشت. فعالیت در «انجمن کارگران پناهنده و مهاجر»، آخرین کوشش ما برای سازمانیابی سیاسی کارگری در چارچوب سنن گذشته بود. جمعبندی ما از این حرکت در مقاله «ترازنامه و آینده» که بیانگر نظرات هیئت هماهنگی انجمن و تعدادی از اعضا و واحدهای آن بود، در نشریه «کارگر تبعیدی» منعکس گردید. «ترازنامه و آینده» تصویری بود از انتهای راهی که با بحران و فروپاشی انجمن به بن بست رسید. تصویری از ناتوانی قشری از فعالین کارگری در برش از سنن چپ و اتحادیه گرایی. تصویری از قرار گرفتن این قشر در «دو راهی سوسیال دمکراسی و سوسیالیسم» در آستانه زوال جناح چپ. فعالیت محافل سابق انجمن در دوره بعد، انطباق آن تصویر با واقعیات را تأیید کرد.

دراین سو اما، حرکتی بیست ساله در نضج گام به گام خود، به سنت چپ کمونیست رسیده بود. آغاز فعالیت پیک انترناسیونالیستی جهشی کیفی از «ترازنامه و آینده» به پیش بود. گامی بود از سوی تعدادی از فعالین کارگری برای احیای سنت انترناسیونالیستی در جنبش کارگری ایران. حرکت ما برای همگرایی با گروه هایی که در چارچوب این سنت فعالیت می کردند اما، با موانع دیگری رو برو گشت. موانعی که حکایت از وجود نقاط ضعف در این سو می کند. شکست تاریخی جنبش کمونیستی جهانی دورانی از انزوا را به نیروهای انترناسیونالیست تحمیل کرده. انزوایی که به دلیل سخت جانی خود توضیحی عقلانی در میان این نیروها یافته است. در چنین شرایطی ما، مطلوب آن یافتیم تا ضمن انتشار نشریه «پیک انترناسیونالیستی» حول خطوط مواضعی که بدان رسیده بودیم، به مباحثه با گروه های انترناسیونالیست و محافل مستقل ادامه دهیم. چرا که اولین درس تجارب گذشته پرهیز از سازمان سازی های غیر مسئولانه و ناسیونالیستی مرسوم در چپ ایران بود.

بدین ترتیب، انتشار نشریه پیک انترناسیونالیستی را باید بر بستر یک تحول بسیط تر تعریف کرد. «پیک انترناسیونالیسی» از سویی تجلی رشد کیفی محافل مستقل کارگری بود. محافلی که تاریخی از شکست چپ ایران و ناکامی محلی گرایی کارگری را پشت سر نهاده بودند. محافلی که ضمن تلاش برای دستیابی به مواضع تئوریک طبقاتی، کماکان در مرزبندی تجربی و تشکیلاتی باچپ محصور بودند. از سویی دیگر انتشار پیک انترناسیونالیستی محصول پروسه ای از مباحثات ناموفق فعالین اولیه نشریه با برخی گروه های انترناسیونالیست بود. بدین ترتیب باید تولد پیک انترناسیونالیستی را نقطه تلاقی گرایش معینی از درون محافل مستقل کارگری از یک سو و ناتوانی گروه های انترناسیونالیست در پاسخگویی به وظایف خود از سوی دیگر تعریف نمود.

مطالعه حول تاریخ و مواضع گروه های موجود در جنبش انترناسیونالیستی و مباحثه با تعدادی از آنان یک وجه فعالیت تاکنونی پیک انترناسیونالیستی بوده است. وجه دیگر آن، کوشش برای معرفی این سنت از طریق ترجمه برخی متون این نیروها و پیشبرد فعالیت جمعی و مباحثات روتین میان فعالین و همکاران نشریه بود. بر اساس نتایج مطالعات و مباحثات تاکنونی امر اعلام تشکل کمونیستی، انتشار ارگان سیاسی - خبری «مبارزهٔ طبقاتی» و تداوم انتشار «پیک انترناسیونالیستی» به عنوان نشریه تئوریک، در دستور کار ما قرار گرفت. هدف این مرحله از حرکت را می توان در سه نکته خلاصه کرد: تلاش برای سازمانیابی محافل کارگری - کمونیستی، توضیح تئوریک مواضع «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»، نقد بنیاد های فکری چپ ایران و پلمیک با گروه های انترناسیونالیست در راه تشکیل حزب جهانی طبقه کارگر.

اعلام موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» اعلان وجود گرایش سیاسی است که گامی در پروسه سازمان یابی خود پیش نهاده است. ما امید آن داریم تا این تحول محدود به حرکت ما نگشته و جمع های دیگری که خود را به سنت چپ کمونیست نزدیک یافته، اما نظراتی متفاوت با ما دارند، نیز در این راه گام نهند.

نیازی به معرفی سیاست ها و اهداف این حرکت نیست. چرا که چارچوب نظرات و ارزیابی ما از اوضاع سیاسی در شماره های تاکنونی «پیک انترناسیونالیستی» معرفی شده است. با این وجود «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» خود را ملزم می داند تا شفافیت بیشتری به مشی سیاسی و مبانی نظری خود بخشد. اصلاح فرمول بندی های رئوس اهداف و مواضع «پیک انترناسیونالیستی» بر اساس مباحثات تاکنونی گامی است در این مسیر. امری که وعده انجام آن را در شماره پیشین «پیک انترناسیونالیستی» دادیم. توضیح این اصلاحات در همین شماره از نظرتان می گذرد.

بدین ترتیب با تداوم حرکت نشریه پیک انترناسیونالیستی، موجودیت «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» در خجسته سالروز اول ماه مه ۲۰۰۱ اعلام می گردد.

درباره اهداف و مواضع ما

پیک انترناسیونالیستی کوشیده است تا مدافع یک سنت کمونیستی در عرصه نظری و سیاسی باشد. این امر قبل از هرچیز منوط به شفافیت نظری و سیاسی حرکت ما است. طرح خطوط عمده مواضع بر این ایده متکی بوده است. با این وصف ایجاز و اختصار در بیان خطوط عمده و گزینش چند عبارات نارسا، شکل گیری برخی مباحثات غیرضروری میان ما و تعدادی از گروه های انترناسیونالیست و عناصر منفرد را موجب گشت. علت اصلاح ساختار فرمول بندی مواضع، وجود عباراتی است که تفسیری ناصحیح از آن راممکن می سازد.

برای خواننده فارسی زبان که مقالات و تحلیل های پیک را دنبال می کند، امکان برداشت ناصحیح از مواضع پیک به مراتب کمتر بوده است. برای گروه هایی که بر اساس بندهای مواضع و چند مقاله کوتاه ترجمه شده به انگلیسی وارد بحث ما می شدند اما مسئله متفاوت بود. حقیقت این است که در بعد از انتشار شماره اول پیک بر وجود نارسایی در ساختار زبانی رئوس مواضع واقف گشتیم. اما بر این باور بودیم که این نقیصه با توضیحات بعدی رفع می گردد و وظیفه ما توضیح و ارائه مباحث اثباتی در باره تک تک بندهای نظری است. امری که قرار بود از همان ابتدای کار آغاز گردد، اما ترجمه ها و مباحث تحلیلی از یک سو و فعالیت های مربوط به تدارک گروه بندی و مباحثات درونی از سوی دیگر، مجال دست یازیدن به کار تدوینی به شیوه ای که برنامه ریزی شده بود را نداد.

توضیحات زیر به معنای ارئه مباحث اثباتی و تئوریک در تشریح خطوط عمده مواضع پیک انترناسیونالیستی نیست. انجام این وظیفه کماکان به قوت خود باقی است. آن چه تاکنون انجام گرفته تلاشی است برای معرفی و شناساندن مکان تاریخی سنتی که این مواضع بدان تعلق دارد. افزون بر مطالبی که در باره اتحادیه های کارگری، مسئله ملی و یا چپ ایران منتشر شده، مباحثی جهت تشریح مواضع پیک انترناسیونالیستی، صورت خواهد گرفت. توضیحات تنها به منظور رفع اشکالات و اصلاح ساختار زبانی مواضعی است که از این پس به عنوان خطوط اصلی نظرات «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» (تکا) منتشر می گردد. خط ومشی سیاسی مبتنی بر این مواضع در نشریه سیاسی - خبری «مبارزه طبقاتی» و مباحث نظری آن در نشریه تئوریک «پیک انترناسیونالیستی» منتشر خواهد شد.

توضیح و اصلاح بندهای ۱، ۲، ۳

بندهای اول، دوم و سوم بنیان های فکری ما در نگرش به سرمایه داری را در جملاتی کوتاه جا داده است. موضع ما در قبال مسائل اساسی روز بر این نگرش به سرمایه داری و به ویژه تغییرات ساختاری آن استوار است. این مسئله در دیگر بندهای نظری نیز به چشم می خورد. لذا جا دارد تا پیش از ذکر اصلاحات، چکیده مضمون این سه بند توضیح داده شود.

بند اول:
مرحله رشد صعودی سیستم سرمایه داری تا نیمه دوم سده نوزدهم به طول انجامید. با پایان دوران بالندگی این نظام در مقابل فئودالیسم و تسخیر بازارهای جدید توسط دول نوظهور ملی، مکانیسم سرمایه داری تغییر یافته و بحران های سیکلی سابق جای خود را به بحران های مزمن ساختاری سرمایه سپرد. این امر به شکل عدم ظرفیت سرمایه داری برای ایجاد بهبود اساسی و پایدار (عدم قابلیت رفرم) و تباهی بیش از پیش ساختار سیاسی سیستم تظاهر یافت. تجلی سیاسی اولین تحول ساختاری ناشی از بحران سرمایه داری، تغییر آرایش نیروها در صف بندی سیاسی جامعه بود. کلیه جناح های سابقاً مترقی بورژوازی مرتجع شده و احزاب رفرمیست و توده ای سابق به صف ضدانقلاب پیوستند. چرا که زمینه مادی مبارزه برای رفرم در عرصه اقتصادی از میان رفته و فضای لازم برای ظهور تشکل های مستقل و توده ای در ساختار سیاسی جامعه محو شد. زمینه مادی پیوستن اتحادیه های کارگری به صف دفاع طلبی بورژوازی در جنگ جهانی اول را، بخشاً باید در این تحول جستجو کرد.

بند دوم:
پس از جنگ جهانی اول، در نیمه اول دهه بیست، سرمایه داری جهانی مجدداً در کام بحرانی کشنده فرو رفت. روند ادغام ساختارهای اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از انحطاط و مفری برای خروج آن از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. برنامه نیو دیل روزولت در امریکا، برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه و بالاخره قدرت گیری فاشیسم در ایتالیا، نازیسم در آلمان و استالینسم در روسیه بیانگر گرایش سرمایه به دولتی شدن در متروپل و پیرامون بود. صف بندی دمکرات ها و فاشیست ها در جنگ جهانی دوم و کشتار میلیون ها انسان، جغرافیای سیاسی جدیدی را شکل داد که انطباق دوران بعد از جنگ با تحولات ساختاری را ممکن نمود.
بعد از ۱۸۹۰ تغییراتی در مکانیسم سرمایه داری رخ داده است که ظهور چنین تحولات ساختاری به صورتی قانونمند عمل کرده و جای مکانیسم سیکلی سابق را گرفته است. یعنی پیش از آغاز ادغام ساختار اقتصادی و سیاسی در بین دو جنگ جهانی، شاهد تحول مشابه ای بودیم که لنین آن را دریافت و در «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری» توضیح داد. پیک بر این باور است که ابعاد دیگری از تحولات سرمایه داری که طی ۷۰ ساله اخیر رخ نموده، به ویژه بُعد جامعه شناختی آن توضیح داده نشده است.

بند سوم:
راجع به دوران بعدی، یعنی آغاز بحران دهه هفتاد است که باید در راستای همان تحول ساختاری و با همان متد توضیح داده شود:
تداوم ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی، شکل گیری دولت رفاه و عروج اشکال جدیدی از ناسیونالیسم و بالاخره آغاز جنگ سرد در نظام دو قطبی بعد از جنگ دوم جهانی، مشخصه دوران بعد بود. پس از پایان دوره بازسازی ویرانی های جنگ دوم جهانی دور دیگری از بحران سرمایه داری در دهه هفتاد آغاز گشت. بحران مزبور به اوج یابی جدال جناح های امپریالیستی

جهت دست‌یابی به بازارهای جدید از طریق جنگ‌های ملی و منطقه‌ای و سرانجام به شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و تغییر مجدد جغرافیای سیاسی جهان به صورتی مسالمت‌آمیز منجر گشت. انقلاب انفورماتیک و تکنولوژی رسانه‌ای شتاب بیشتری به روند تغییر ساختاری در این دوره بخشید. این تغییر ساختاری به صورت کاهش نقش دولت در اقتصاد متروپل و پیرامون، بروز یافت.

بحران ساختاری سوم

تداوم سومین بحران ساختاری شکست الگوهای ملی رفاه، مانند مدل سوسیال دمکراتیک (سوئدی) مدل لیبرالی رفاه (انگلیسی) و مدل کنسرواتیو دولت رفاه (آلمان، اروپای جنوبی) به دنبال دارد. وجه مشترک این مدل‌ها دخالت‌گری دولت در سازمان‌دهی اقتصاد و جامعه بود. با شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و عروج لیبرالیسم جدید اقتصادی دولت ملی شکل کلاسیک سروری (sovereignty) را از دست داده است. این امر شامل یک روند ساختاری است که نه فقط اقتصاد، بل‌که کلیه شئونات زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه را تحت تأثیر قرار داده و خواهد داد. در این روند شاهد یک‌سری تحولات متشنج و متضاد هستیم که بورژوازی از آن تحت عنوان گلوبالیزاسیون یاد می کند.

انقلاب انفورماتیک از سویی به فرونشستن بحران بازار یاری می‌رساند اما در بُعدی تاریخی پایه‌های نظام مبتنی به استثمار کار زنده را به خطر می‌اندازد. مشابه این تناقض در روند سیاسی بحران ساختاری سوم نیز مشاهده می‌شود. روندی که در آن دولت‌ها به سوی یک ساختار شبه‌فدرالی می‌گرایند تا بتوانند از طریق ایجاد بازار واحد، از سقوط سرمایه‌داری ممانعت به عمل آورند. اما همین روند در بطن خود گرایش متضاد محلی‌گرایی را تا سرحد تغییرات جغرافیای سیاسی رشد می‌دهد. نواحی نوظهور در شکل مناطق آزاد تجاری، بدون کنترل دولت ملی، به صورت حوزه‌های جدید اقتصادی و بازیگران جدید سیاسی وارد صحنه می‌شوند. بدین سان دولت ملی در مرحله سوم تغییر ساختاری از چند جهت تحت فشار خرد کننده‌ای قرارگرفته است. از بالا، توسط گرایش فدرال و ماوراء دولتی (مانند نهادهای سیاسی اروپای متحد) از پایین توسط نواحی نوظهور اقتصادی واپسگرا در حال تضعیف شدن است.

نواحی آزاد تجاری که اکنون به سرعت در حال گسترش است، بعد از بحران دهه هفتاد، به عنوان یک گرایش گریز از مرکز در درون انحصارات سرمایه‌داری پدیدار شده‌اند. این پدیده با نقش تکنولوژی مدرن ارتباطی درآمیخته و در حال رشد می‌باشد. این دو پدیده به صورت دو عامل فشار از بالا و پایین بر دولت ملی عمل می‌کنند.

ناحیه‌گرایی جدید (New Regionalism) محدود به تحرکات این یا آن بازیگر اقتصادی یا محلی در چند نقطه پراکنده نیست. یک گرایش است. یک گرایش اقتصادی در واکنش به بحران ساختاری سرمایه که سیر شتابنده‌ای دارد. امروزه بیش از ۲۰۰ نماینده محلی از نواحی مختلف اروپا، در بروکسل گرد آمده و به همراه دفاتر تجاری و صنعتی بزرگترین صنایع و تراست‌های اروپایی، (معروف به گروه‌های ذینفع)، ابزارهای سیاسی معینی را در دست گرفته‌اند تا محدوده اختیارات دولت ملی را به نفع حرکت آزاد سرمایه در مناطق مختلف کاهش دهند. به موازات آن تلاش می‌شود تا هویت ناحیه‌ای جدید جانشین هویت ملی سابق گردد. تجلی سیاسی این روند شکل‌گیری جنبش‌هـــای محلی و قومی از نوع جدیدی است که ناشی از ضعف مرکزیت در اقتصاد و سیاست ملی می‌باشد.

آن‌چه به این روند چهره دیگری می‌بخشد، عامل سوم، سوی اصلی این پولاریزاسیون است. یعنی طبقه کارگر و توده مردم به عنوان نیروی دیگر «فشار از پایین»، دولت ملی را تحت منگنه قرار می‌دهد. این روند سیاسی ـ اقتصادی به صورت بحران‌های سیاسی داخلی و منطقه‌ای در دوران آتی تجلی خواهد یافت. تنها طبقه کارگر به عنوان یک نیروی اصلی مورد تعرض این موج در صورت برخورداری از سازمان انترناسیونالیستی خود، می‌تواند سمت سوی این تحول را به نفع یک دگرگونی سازنده اجتماعی، یک انقلاب کمونیستی تغییر دهد.

اعتراضات آتی کارگری برخلاف دوره‌های گذشته معطوف به کارفرما و دولت ملی نخواهد بود.

مدیریت صنایع مدرن به صورت شبکه‌های فرا ملیتی، طبقه کارگر را فرا می‌خواند تا در مقابل عمل واحد و جهانی سرمایه‌داران اقدامی واحد و جهانی را سازمان دهد.

نکته این است که این تغییرات ساختاری محدود به حوزه اقتصاد و سیاست نیست. در حوزه ایدئولوژی، تئوری سیاسی، هنر و حتا در حوزه میکروساختارها (مثلاً ساختار خانواده و نقش زن در رابطه با سازمان اجتماعی کار که در قیاس با ۵۰ سال پیش تغییر کرده است) می‌توان این تغییرات ساختاری را توضیح داد. نتایج سیاسی تحولات فوق آغاز دور نوینی از تنش‌ها جهت یک پولاریزاسیون سیاسی بین‌المللی در دنیای بعد از جنگ سرد را به همراه دارد که از دریچه تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر برای تامین سودآوری سرمایه می‌گذرد. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگونساز عصرحاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی می‌باشد.

دو برداشت انحرافی

بدین ترتیب جا دارد تا از برخی برداشت‌های انحرافی از موضع پیک در قبال سرمایه‌داری که در سه بند آغازین خطوط عمده مواضع پیک خلاصه شده‌اند دوری جست.

اول این‌که پیک انترناسیونالیستی سرمایه‌داری را به دو دوره که در دوره اول گویا انقلابی بوده و سپس ارتجاعی شده تقسیم نمی‌کند. وجود مقولاتی چون مرحله ترقی و انحطاط و ترجمه آن‌ها در انگلیسی موجب چنین برداشتی از جانب برخی عناصر انقلابی و گروه‌ها شده بود. چنین تقسیم‌بندی از تاریخ سرمایه‌داری غالباً از طرف طرفداران تئوری سقوط صورت می‌گیرد. تئوری که بر اساس آن سرمایه‌داری ضرورتاً و به خودی خود سقوط خواهد کرد و وظیفه ما تشخیص و تفسیر این پروسه است. مهمترین تمایز نظری پیک با این نگرش در متد توضیح رابطه اقتصاد و سیاست، رابطه روبنا و زیر بنا است. نگرش جبرگرا نوعی پوزیتیویسم فلسفی را در نحوه مواجه با مبارزه طبقاتی نمایندگی می‌کند. این نگرش در شکل تحلیل خود، از نوعی اثبات‌گرایی سنتی پیروی می‌کند و در توضیح رابطه تئوری و پراتیک دچار ایده‌الیسم و در مشی سیاسی به عینی‌گرایی پاسیفیستی درمی‌غلطد. مواضع پیک اما بر روی عامل سیاسی و نقش آن در سازمان‌دهی سرمایه تأکید دارد. اساس بحث بحران ساختاری این است که مکانیسم عینی اقتصادی بحران‌های سیکلی تجاری سابق تبدیل به یک نوع مکانیسم اقتصادی ـ سیاسی شده است.

برداشت انحرافی دیگری که در مکاتبات تاکنونی با پیک خود را

نشان داده مربوط به رابطه اقتصاد و تکنولوژی است. این انتقاد که از طرف عناصر مبارز از سابقه چپ ایران صورت گرفته، بر یک پیش‌فرض ناصحیح استوار است. این‌که گویا تضاد مناسبات تولید و نیروهای مولد، به صورت مقاومت بورژوازی در مقابل صنعت و تکنولوژی تجلی می‌یابد. در این معنا از پیک انتقاد شده که چرا علیرغم پیشرفت‌های چشمگیر اقتصادی و تکنولوژیک، سخن از آغاز زوال سرمایه در صد سال پیش می‌راند. این نگرش بر تفسیر چپ روسی از سرمایه و تضادهای درونی آن متکی است. کتاب علم اقتصاد نیکی‌تین که از منابع آموزشی نیروهای فدایی و خط ۳ سابق بود نمونه بارزی از این تفسیر را ارائه می‌کند.

سرمایه‌داری در مرحله رشد صعودی خود، متکی به یک دینامیسم درونی بود. بحران‌های سیکلی سابق مکانیسم اقتصادی رشد و توسعه کاپیتالیسم بود. شکل‌گیری دولت‌های ملی و تسخیر بازارهای جدید تجلی سیاسی این روند بود. پیشرفت تکنولوژی در این مرحله زمینه را برای رفرم‌های اقتصادی و سیاسی آماده می‌کرد. رفرم‌هایی مانند بیمه‌ها و تأمینات اولیه کارگری، کاهش ساعات کار، حق رأی، دفاع جامعه مدنی و حق شهروندی و غیره.

در مرحله زوال ایجاد دولت رفاه و تأمینات تنها و تنها بر بستر جنگ، کشتارهای میلیونی، دوره بازسازی، میلیتاریسم و رونق ناشی از جنگ دوم جهانی استوار است. بعلاوه فقر عمومی و جنگ‌های منطقه‌ای در کشورهای پیرامون یک وجه لازمه این پروسه بوده است. بحث بر سر پیشرفت یا عدم پیشرفت تکنولوژی نیست. بحث این است که زمانی استثمار سرمایه‌داری ظرفیت استفاده از اختراعاتی ماشین بخار و برق و تلفن و غیره را طور دیگری داشت. الان اما اختراعات و پیشرفت‌های تکنولوژیک موجب انهدام جامعه بشری، بیکاری بیشتر، و تباهی عمیق‌تر سیستم است. امروزه اگر روبوت‌ها وارد بازار کار شوند، اولین مشکل ریزش نظمی است که بر ایجاد بازار و تقاضا متکی است. روبوت‌ها تاید و صابون و یخچال نمی‌خرند. برای سرمایه‌داری استفاده انسان‌های فرمانبردار از طریق تغییرات ژن انسان با صرفه‌تر از وارد کردن روبوت به بازار کار در سطح وسیع است. کامپیوتر که می‌تواند در خدمت سعادت و رهایی بشر قرارگیرد، اینترنت که می‌تواند دخالت جمعی میلیونی توده کارگر و مردم در اداره امور اقتصاد و سیاست جامعه را تسهیل سازد، در خدمت نجات سرمایه از بحران‌های مزمن قرار گرفته است. بحث زوال به این معنا است که این نظام پوسیده خود را توانسته است، تنها از کانال نابودی نیروهای تولیدی زنده نگاه دارد و به همین دلیل باید به وسیله نیروهای بالنده اجتماعی به زباله دانی تاریخ افکنده شود.

اصلاحات

بر اساس این توضیحات، کلماتی چون بالندگی، ترقی و سقوط با کلمات مناسبتر دیگری در سه بند مزبور تعویض شده‌اند. همچنین برای رساتر شدن مضمون نظری این بندها در مواردی مقولات سیاسی جای خود را به مقوله اقتصادی یا اجتماعی معادل آن داده‌اند. مانند «فروپاشی جناح چپ حاکم» که جای آن با جمله «شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی» عوض شده است. این نوع تغییرات در بندهای دیگر نیز صورت گرفته است که تماماً تغییراتی انشایی و املایی در فرمول‌بندی‌ها هستند. لذا از ذکر تک تک موارد دوری می‌کنیم. همچنین در بند دوم نیز موارد تاریخی مضمون اقتصادی روند ادغام ساختار اقتصادی و سیاسی را به تجلی سیاسی آن افزوده‌ایم. یعنی به برنامه‌های اقتصادی نیو دیل روزولت در امریکا و برنامه‌هایی که اقتصاد کینزی را نمایندگی کرده‌اند اشاره مشخص شده است.

سه بند انتهایی مربوط به ایران حذف گشته‌اند. با ساختار کنونی رئوس مواضع، دیگر نیازی به تکرار این موارد در باره هر کشور جداگانه، و از جمله ایران نیست. براساس مواضع عمومی این بندها، سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۲۰ دوران عروج دخالتگری دولت در اقتصاد و بالاخره شکست آن می‌باشد. تحولات پروسه دولتی شدن ایران نیز مانند کشورهایی چون عراق، الجزایر در ده ۶۰ و هفتاد به اوج خود رسید. جنبش "اصلاح طلبی" امروز ایران را نیز باید از نظر محتوای اقتصادی در این روند توضیح داد.

با توجه به حذف سه بند انتهایی رئوس عمده مواضع، با افزایش یک فرمول‌بندی جدید در باره احزاب سیاسی موجود تکمیل شده است. صرف نظر از آن، فرمول‌بندی قدیمی ما در باره چپ ایران این ایراد را داشت که هویت ایدئولوژیک نیروها را مسکوت گذاشته بود. در مقابل سخنی از نیروهای مدافع سوسیال دمکراسی، که از نوع مذهبی و وطنی آن رشد چشمگیری داشته به میان نیامده بود. در فرمول‌بندی جدید تلاش شده تا این ایرادات اصلاح گردد.

بند ۱۰، مربوط به نقش حزب در مبارزه طبقاتی، دچار همان ضعف عمومی ساختار کلی رئوس مواضع بود. از لحاظ اصولی اما ما مخالف برداشت مرسوم از نقش جانشین‌گرانه حزب هستیم و لازم دیدیم تا آن‌را در خطوط نظری بیان نماییم. علیرغم این‌که در هر مقاله و مطلب مربوط به اوضاع سیاسی و جنبش کارگری بر لزوم تشکیل حزب کمونیستی و وظیفه سازمان‌گرانه آن تأکید شده، اما در این باره نیز متأسفانه تفسیر شوراگرانه و پاسیفیستی مقالات ترجمه شده در باره حزب بر اذهان بخشی از خوانندگان نشریه سایه افکنده است. از همین رو در فرمول‌بندی جدید جمله قبلی «دخالت سازمان‌یافته در جنبش کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی» به نحو واضح‌تری بیان گردیده است. برغم همه توضیحات باید بگوییم که نظرات و مفروضات تئوریک را همچون آیه‌های آسمانی تلقی نمی‌کنیم. هدف دست‌یابی به نگرش علمی برای توضیح تحولات پیرامون ما و مهمتر از همه تغییر بنیادی آن می‌باشد. حرکت انقلابی برای تغییر یعنی اتحاد همه آنانی که خواستار این دگرگونی بنیادی‌اند. در این معنا خطوط عمده مواضع «پیک انترناسونالیستی»، نه حرف آخر، بل‌که نقطه آغاز تلاشی است در این مسیر. براساس توضیحات فوق رئوس خطوط عمده مواضع «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» به شرح زیر است:

۱- سیستم سرمایه‌داری که مرحلهٔ رشد صعودی آن تا پایان قرن نوزدهم به طول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوران زوال خود گردید. این دوران با تغییر کارکرد سیستم، اشکال بروز بحران و تحول ساختار روبنایی توأم بود.

۲- روند ادغام ساختار اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از دوران زوال و مفری برای خروج سیستم از بحران، در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. این روند با فاشیسم در ایتالیا، برنامه نیودیل در امریکا

برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه، برنامه اقتصاد رفاه در انگلیس و بالاخره قدرت‌گیری نازیسم در آلمان و استالینسم در روسیه اوج یافت و به صورت گرایش سرمایه به دولتی شدن درمتروپل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تشدید گردید.

۳ـ جنگ‌های جهانی اول و دوم به مثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه‌داری از بحران‌های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناح‌های امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید به صورت جنگ‌های ملی و منطقه‌ای، شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و کاهش نقش دولت در اقتصاد و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگونساز عصرحاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.

۴ـ اتحادیه‌های کارگری که در مرحله اولیه رشد سرمایه‌داری، سازمان‌های مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگان‌های کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناح‌های آن شده‌اند. در دوران کنونی امکان بازپس‌گیری این تشکل‌ها توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آن‌ها به سازمان‌های مستقل کارگری از میان رفته است. اکنون به تناسب شرایط و به موازات مبارزات کارگری هیئت‌های نمایندگی، کمیته‌های کارخانه و سرانجام شوراهای کارگری مناسب‌ترین شکل سازمان‌یابی طبقه کارگرند. اعضای این ارگان‌ها انتخابی، قابل عزل و همچنین وظایف آن از سوی گردهمایی‌های کارگری تعیین می‌شوند.

۵ـ شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه‌داری تحت عناوینی چون "استفاده از تریبون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتاً به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه کارگر منجر می‌شود.

۶ـ کلیه جنبش‌های ملی عرصه‌ای از کشمکش جناح‌های مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیری‌های ملی به معنای شرکت در جنگ‌های ارتجاعی می‌باشد.

۷ـ معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم‌های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید می‌گردد. ایجاد انجمن‌ها و یا سازمان‌های ویژه که پایه‌های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه‌داری) را مورد هدف قرار نمی‌دهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمی‌گیرد بل‌که از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروه‌های متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی می‌گردد.

۸ـ انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراها و در نتیجه انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسم و سرکوب اپوزیسیون‌های چپ و کارگری دچار شکست قطعی شد. در پی انحطاط حزب بلشویک و بین‌الملل کمونیستی، کلیه احزاب چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ سیستم سیاسی سرمایه‌داری شدند. برخلاف تبلیغات ضدکمونیستی امپریالیسم غرب، سقوط شوروی سابق نه شکست کمونیسم، بل‌که شکست مدل معینی از سرمایه‌داری بر اثر تشدید بحران این نظام بود.

۹ـ کلیه دول به اصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (آلبانی سابق، چین، کره شمالی و کوبا و...) که از طریق جنبش‌های ملی و توده‌ای شکل گرفتند، تجلی بحران سرمایه‌داری و نهادهای جناح چپ طبقه حاکم بوده و می‌باشند.

۱۰ـ کلیه احزاب سوسیال دمکرات، لیبرال و کنسرواتیو مدافع منافع جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی و تمامی احزاب استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی مدافع منافع جناح چپ طبقه بورژوا هستند.

۱۱ـ حزب طبقه کارگر جانشین طبقه در مبارزهٔ طبقات نمی‌گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر، بل‌که دخالت فعال در مبارزهٔ طبقاتی، ارتقاء طبقه کارگر به طبقه حاکمه از طریق سازمان‌دهی انقلاب کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی برای برپایی جامعه نوین انسانی می‌باشد.

* *

«پیک انترناسیونالیستی» نشریه تئوریک «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» است. در این نشریه علاوه برمواضع نظری ما، متون دیگر نیروهای انترناسیونالیست نیز درج می‌گردد. حق‌اشتراک ۲ شماره پیک انترناسیونالیستی و ٦ شماره «مبارزهٔ طبقاتی» (نشریه سیاسی ـ خبری) بدون احتساب هزینه پستی آن معادل ۱۵ دلار امریکا است.

پیک انترناسیونالیستی را مشترک شوید

* *

سرمایه‌ها برعلیه سرمایه‌داری

از «حزب کمونیست انترناسیونالیست» (ایتالیا)

مترجم ـ کیوان

اعتقاد به فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی که گویا به معنی اعتقاد به فروپاشی مارکسیسم می‌باشد موجی از هلهله و شادی نئولیبرالی به راه انداخته است. تمامی تغییرات اقتصادی، امروزه به عنوان پیروزی قوانین بازار بر انحصارات چه از نوع دولتی و چه خصوصی عرضه می‌شود. اکنون این اعتقاد آنقدر همه‌گیر شده است که هیچ سوالی بدون توسل به لغت سحرآمیز "لیبرالیزه کردن" جواب داده نمی‌شود. اگر سطح بیکاری بالاست، لیبرالیزه کردن بازار کار یا به عبارت بهتر از بین بردن هرگونه حمایت از کارگران، آن‌را حل خواهد کرد. اگر کسر بودجه نیاز به کاهش دارد، خدمات عمومی باید خصوصی سازی شده و به بازار آزاد ملحق شوند، که این باعث افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها خواهد شد. سه چهارم جمعیت دنیا در حال مردن از گرسنگی هستند کافی است که مطمئن شد آزادی حرکت برای سرمایه وجود دارد بقیه چیزها خود به‌خود حل خواهد شد. همان‌طور که پانگلوس (معلم خصوصی کاندید ـ ولتر) به او می‌گفت "**این هنوز بهترین جهان ممکن است**" (اشاره به رمان ولتر است)

هرچند که یک بحران بروز کرده و در زمان کوتاهی تمام قاره‌ها را به زانو درآورده، هنوز به ما گفته می‌شود که، اگر بخواهیم از همین قوانین بازار چشم پوشی کرده و آن‌را حذف کنیم، وضعیت به مراتب بدتر خواهد شد. متأسفانه تاکنون پرولتاریا همانند کاندید به جائی رسانده شده که حاکی از باور به این مسئله است. دیگران، آن‌هایی که تا همین دیروز خود را روشنفکر و حزبی به شمار می‌آوردند و خودشان را مارکسیست می‌نامیدند، وانمود می‌کنند که به این مسئله باور دارند.

در واقع سرمایه‌داری همان است که همیشه بوده و هیچ‌کاری به غیر از بازسازی خویش در امتداد خطوط دیکته شده گرایش نزولی نرخ متوسط سود، برای حفظ منافع خویش انجام نمی‌دهد. تمامی تغییر شکل‌هایی که حتا در شیوه‌های تولیدی سرمایه‌داری به وجود می‌آیند، مولود این قانون است که مارکس آن‌را "گرایش" تعریف کرد. بدین دلیل که این قانون، محاسبه عملی است از "نیروهای آنتاگونیستی که یا در تقابل و یا در خنثی کردن این قانون درکل عمل می‌کنند". (۱)

یکی از تأثیرات این قانون این است که مجموع سود جهانی نسبت به سرمایه اجتماعی کاهش پیدا می‌کند و بدین دلیل هر سرمایه‌داری که نمی‌خواهد داد و ستد خود را از دست دهد، به جستجوی افزایش سهم خود نسبت به مجموع سود و هم افزایش نرخ ارزش اضافه می‌گردد. در مورد آخری علاوه بر افزایش سهم خویش از سود کل، سرمایه‌دار (هرچند ناخودآگاه) کمک به افزایش کل مقدار سود نیز می‌کند. بنابراین هر سرمایه‌دار منفرد نائل به سهم خویش از کل سود می‌گردد و در عین حال نرخ ارزش اضافه افزایش یافته در پروسه تمرکز نیروهای تولیدی و سرمایه انعکاس می‌یابد. و همه این‌ها به نوبه خود اجازه هر چه بیشتر به کارگیری سرمایه را منجر می‌گردد. این آن چیزی است که جستجوی دائمی برای پیشرفت تکنولوژیکی نیروهای تولیدی را به همراه آورده است، تولد صنعت بزرگ و تولید انبوه.

به لطف پیشرفت تکنولوژی و پیامد آن رشد بارآوری کار، بزرگترین سرمایه‌ها قادر شدند که محصولات خود را به قیمت‌های بالاتر از ارزش واقعی‌شان بفروشند و بدین ترتیب سهم در حال افزایش از کل ارزش اضافه غصب شده را به دست آورند.

این پروسه باعث تغییر مدام در ترکیب ارگانیک سرمایه می‌شود تغییری که حتا می‌تواند به عاملی تبدیل شود که برعلیه گرایش نزولی نرخ سود عمل نماید، ولی نمی‌تواند تضادی که آن‌را به وجود آورده است، حذف نماید، بر عکس، این‌ها درمقیاس وسیع‌تری تکرار می‌شوند. سرمایه‌داری سیستمی است از تضادهای دائمی. گرایشات و ضد گرایشات موجود این سیستم، به صورت حرکت‌های متضادی ظاهر می‌شوند که آن‌را به طرف تغییر شکل موجودیت خود سیستم سوق می‌دهد. این جزء طبیعت سرمایه‌داری است. بنابراین یک مقدار معین سرمایه اضافه‌ای به طور مداوم شکل می‌گیرد که نمی‌تواند سود هم‌ارز خود را به وجود بیاورد بل‌که به طور نسبی به مقدار کاهش یافته ـ استعمار و نهایتاً امپریالیسم ـ از جستجوی سرمایه‌های مربوطه برای کسب هر چه بیشتر سود ناشی شده است.

بدون شک یکی از بزرگترین قابلیت‌های لنین در قرار دادن قوانین تمرکز و مرکزیت و هم چنین قانون گرایش نزولی نرخ سود ـ هر چند تلویحاً ـ در متن و اساس گذار سرمایه‌داری از رقابت آزاد به انحصار و یا استعمار به امپریالیسم، بوده است. لنین این مسئله را به طریقی نشان می‌دهد که قوانین تمرکز و مرکزیت باعث کاهش و یا از میان رفتن تضادهای اساسی جلوه داده نمی‌شود. در حالی‌که برای کائوتسکی انحصار سرمایه قرار بود، منجر به یک نوع اولترا ـ امپریالیسم شود که باعث لغو

هرج و مرج روابط تولید بورژوایی گشته و اقتصاد جهانی با یک شیوه منطقی و موزون به نفع بشریت خاتمه پیدا کند. برای لنین امپریالیسم به عنوان محصول سرمایه داری انحصاری منجر به تشدید تضادهای مناسبات تولیدی در مقیاس جهانی می شود که این پروسه با درگیری های سیاسی و اقتصادی همراه است. قوی ترین بخش های سرمایه از طریق صادر کردن سرمایه اضافی یا به عبارت بهتر سرمایه مالی که به بخش در حال افزایش فوق سود تبدیل شده است، موقعیت خویش را حفظ می کنند:

"صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صفت مشخصه سرمایه داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدور سرمایه است" (۲)

در اینجا قصد ما بیان دوباره تزهای امپریالیسم لنین نیست، چنین بیان فشردهٔ ناقص از این تزها، خطر ارائه یک نوشته رسمی که به وسیله یک سری داده های آماری نیز پشتیبانی شده را خواهد داشت که می تواند به نتیجه گیری غلطی منجر شود که گویا چیز دیگری جانشین مرحله امپریالیستی شده است. ما اینجا صرفاً به این حقیقت که در دوره سال های ۸۰ ایالات متحده، بزرگترین قدرت اقتصادی، مالی و نظامی، به بزرگترین وارد کنندهٔ سرمایه تبدیل شد رجوع می کنیم. اینجا قابل ملاحظه است که حتا آخرین تغییرات در سیستم اقتصادی دنیا در حوزه قوانین تمرکز و مرکزیت انجام می شود. در حالی که بدون شک فاز جدیدی در تاریخ سرمایه داری در حال وقوع است این بدان معنی نیست که تضادهای ذاتی انباشت سرمایه از بین رفته است.

بازسازی دوره سال های هفتاد

بحران نزولی نرخ سود که در سال های هفتاد ظاهر شد معرف خط مستقیمی است بین دو فاز (صعود و نزول) از انباشت سرمایه ای که بعد از جنگ دوم جهانی شروع شده بود. زمانی که نیکسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده تصمیم تاریخی گرفت که قرارداد برتون وودز را تقبیح کند، و عدم غیر قابل تبدیل بودن دلار را اعلام کرد، او کوچکترین اطلاعی نداشت که این تصمیم راه را برای شروع بزرگترین تغییر در تاریخ شیوه تولید سرمایه داری باز می کند. او فکر می کرد که بدین وسیله بحران ایالات متحده را با بهره برداری از موقعیت قدرتمند امریکا و در نتیجه با جذب بخش مهمی از سود جهانی به طرف اقتصاد این کشور می تواند حل کند و تصور می کرد وقتی که بحران تمام شد، همه چیز به حالت قبلی یا حتا بهتر برخواهد گشت. برعکس به دنبال آن دوره پرآشوبی آغاز شد، که در عرض کمتر از بیست سال شکل جهان را تغییر داده و اقتدار روابط امپریالیستی را تا حد آخرین محدودیت های آن رسانده است.

در آغاز شتاب ایالات متحده امریکا به اتخاذ قدم هایی به طرف دینامیسم جهانی شدن سرمایه داری اساساً در رابطه با اروپا و ژاپن بود. از طریق افزایش قیمت نفت و کلاً مواد خام که تماماً به میل و تحریک امریکا انجام شد، اروپا و ژاپن مجبور به پرداخت رشوه به برادر بزرگ شدند. توجیه سیاسی این قضیه هزینه ای بود که برای تدارکات حمایتی در مقابل حمله احتمالی خرس روسی در نظر گرفته می شد. اروپائی ها و ژاپنی ها به خاطر بازیابی قدرت رقابتی و بالا نگه داشتن درجه سودآوری، روی افزایش تولیدی نیروی کار ونیز آغاز پروسه عظیم بازسازی ماشین آلات تولیدی، متمرکز شدند.

در طول فاز اول که تا اوائل دهه هشتاد ادامه داشت ظاهراً تغییر شکل مهمی در روابط فی مابین امپریالیست ها و یا جابجایی سرمایه در بازار بین المللی وجود نداشت. یک مطالعه در مورد رابطه رشد تولید داخلی (GDP) و سرمایه گذاری مستقیم و خارجی در کشورهای (OECD) نشان دهنده تداوم پایه ای بود که تا پایان سال ۱۹۷۷ دوام یافت. حتا ارتباط بین رشد تولید داخلی (GDP) و کل مبادلات بین المللی که شامل واردات و صادرات هر دو می شد، هیچ گونه جدایی و شکاف مشخصی را نشان نداد.(۳)

در طول دهه هفتاد قیمت بالای نفت و مواد خام مناسبات تجاری را تغییر داد به طوری که کشورهای به اصطلاح در حال توسعه* به ضرر کشورهای صنعتی از این مسئله سودمند گشتند (ترقی ۷ درصد در مجموع نرخ مبادله ارزی) (۴)

این ها سال هایی بود که فرض گرفته می شد، افزایش بارآوری کار که ماحصل بازسازی خواهد بود، افزایش قیمت نفت و مواد تولیدی اساسی را جبران سازد و همزمان رشد ثروت کشورهای دارنده محصولات اولیه منجر به تقاضای جدیدی برای کالاها از کشورهای صنعتی شود. بنابراین حتا اگر در کوتاه مدت بازسازی، باعث از دست رفتن تعداد شاغلین شود، نهایتا منجر به گسترش سیستم در کل خواهد شد. رشد تقاضا در سطح جهانی منجر به گسترش اساسی تولید و افزایش جهانی مقدار ارزش اضافه خواهد شد. تصور براین بود که سهم بیشتر از مقدار سود در حال افزایش جهانی نصیب شرکت های بزرگ کشورهای صنعتی خواهد شد.

این در حقیقت به کارگیری مجدد مدل توسعه بود که از طرف سرمایه انحصاری در دوره گسترش به کار گرفته شده بود و از نقطه نظر مناسبات بین المللی تکرار پروژه های موجود، بین ایالات متحده امریکا و اروپا، بین ایالات متحده امریکا و ژاپن، بین کشورهای صنعتی در کل و کشورهای تولید کننده نفت و مواد خام و به اصطلاح کشورهای در حال توسعه بود.

به هرحال آن چیزی که در این میان فراموش می‌شود این است که این مدل تنها می‌توانست به قیمت دو جنگ جهانی، لزوم تولد بخش جدیدی از تولید با داشتن سطح بالایی از سرمایه متغیر مانند صنعت اتومبیل سازی و ضمائم آن، صنعت الکترونیک، الکترومکانیک و الکتروشیمی، با تداوم گسترش فقر در بخش اعظم کره پیاده شود.

از این گذشته دراین مدل ازحقایق زیرین نیز به طورکامل چشم پوشی می‌شود:

۱ـ پروسه بازسازی، رشد سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر را در کشورهای صنعتی افزایش داد، به طوری که قبلاً علائمی دائر بر افت نرخ سود به حد مطلق و در نتیجه افت سود واقعی، وجود داشته است.

۲ـ اتوماتیزه کردن پروسه تولید از طریق میکروالکترونیک اساساً با اتوماتیزه کردن پیشین یعنی مکانیزه کردن متفاوت بود به طریقی که با تولد بخش‌های جدید تولیدی و ایجاد شکل‌های جدید همراه نبوده بل که سیستماتیک شغل‌های قدیمی را از بین می برد.

در اوائل دهه هشتاد نشانه‌هایی حاکی از این که موضوعات، دیگر، مثل سابق نخواهند بود وجود داشت ـ در سال ۱۹۸۲ ایالات متحده در وسط یک رکود جدید و عمیق بود، علی رغم این که برتری‌های بسیار بزرگی از افزایش قیمت نفت و مواد خام به دست آورده بود و قادر گشته بود تا قسمت بیشتر مجموع دلارهای نفتی را، بیشتر از همه از بورژوازی خاورمیانه به طرف اقتصاد کشور خویش انتقال دهد ـ در همان زمان تمام دنیای "در حال توسعه" که شامل کشورهای تولید کننده کالاهای اولیه و نفت نیز می‌شد چنان در بحران بدهی‌های بزرگ غرق شدند که دیگر هرگز بر آن فائق نیامدند.

بنابراین فاز جدیدی در مدیریت بحران که دیگر آشکارا قسمتی از انباشت سرمایه بود آغاز شد و بدین طریق نظم جهان سرمایه‌داری به طور جدی دستخوش تغییر و تحولات شد.

بر خلاف رشد قدرتمند اقتصادی سرمایه‌داری انحصاری در دوره اول، پروسه بازسازی همان‌طور که انتظار می‌رفت به یک "دایره محسنات" فعالیت‌های جدید تولیدی که جبران کننده جابجایی نیروی انسانی با تکنولوژی جدید باشد منجر نشد. برای اولین بار سرمایه‌گذاری‌های بیشتر نه به گسترش اساس تولید و نه به طور کلی به رشد نیروی کار تولیدی بل که به طور نسبی و مطلق به کاهش آن منجر شد.

همان طور که افزایش مجموع اضافه ارزش و کل سود به وسیله گسترش اساس تولید با مشکل فزاینده‌ای رو برو می‌شد، کوشش دیوانه‌واری برای کاهش ارزش نیروی کار از طریق افزایش چشمگیر بارآوری کار و کاهش واقعی دستمزدها شروع شد. به لطف پیشرفت میکروالکترونیک هم در قلمرو ارتباطات از راه دور و هم در رابطه با سازمان‌دهی واقعی سیکل تولید کره زمین به طور واقعی متحدالشکل شده است.

غیر تخصصی شدن و امکان ارتباط با تمام گوشه و کنار کره زمین در هر لحظه معین، به سرمایه امکان انتقال تمامی تولید به هر جای دلخواه را عرضه کرد.

بنابراین در طول سال‌های هشتاد، این اساس گشایش فاز دوم جهانی شدن پروسه بازسازی بود. پروسه‌ای که مترادف با شتاب بی‌سابقه‌ای در جابجایی سرمایه در سطح جهانی بود. بنابراین اگر این مسئله درست باشد همان طور که ویل کینز Wilkins اظهار می‌کند (۵) یعنی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۶۸ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط شرکت‌های چند ملیتی امریکا در یک حد ثابتی حول و حوش ۷/۵ـ۷/۳ درصد کل رشد تولید داخلی (GDP) باقی ماند، یک ترقی چشمگیری در این نوع سرمایه‌گذاری از سال ۱۹۸۵ به بعد وجود داشته است.

همان‌طور که می‌توان از نمودارها مشاهده کرد تمامی سرمایه‌گذاری‌های خارجی (OECD) علاوه بر درجه گسترش رشد تولید داخلی (GDP) و مبادلات کالا و خدمات، رشد برجسته‌ای بر حسب مطلق دارد و اگر بلافاصله با چند سال قبلی مقایسه شود، یا رشد به طور خفیف و بطی بود و یا کلاً وجود نداشت. این بیشتر جنبه استثنایی پیدا می‌کند. مناطقی که به بهترین شکل با این توصیف خوانایی دارند جاهایی هستند که دولت آوانس‌های مشخصی را برای جذب سرمایه خارجی می‌دهد: تضمین صادرات، کمک به صندوق تضمین و غیره. مهمتر از همه جاهایی شبیه کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ (به اصطلاح ببرهای آسیایی) جاهایی که:

ـ بازار کار به طور عمومی آزاد است و به طور مشخص آزاد است از قوانین محدود کننده برای اخراج، پرداخت در موارد بیکار سازی که باعث افزایش هزینه کار می‌شوند به همان‌سان که میزان حداقل دستمزد و طرح های تامین اجتماعی هزینه کار را بالا می‌برند که این‌ها نیز غایب هستند(۶)

به طور مثال کره جنوبی که مقام اول را در جهان از نظر ساعات هفتگی کار (۵۲ ساعت به طور عمومی و ۶۰ ساعت در بخش صنایع بافندگی و چوب) و صدمات منجر به مرگ (۲۲۳۶ نفر) نسبت به کل نیروی کار را داراست تنها در سال ۱۹۸۸ بود که سیستم بازنشستگی ملی عرضه شد.

اما درست مثل سال‌های هفتاد، این فاز جدید پروسه بازسازی نیز "دایره محسنات" را به سوی اقتصاد جهانی" نگشوده است. سرمایه‌گذاری‌های خارجی اجازه عبور به بخش‌های مختلف تولید را از یک نقطه به نقطه دیگر سیاره را داده است ولی نه

آن‌طور که ممکن است تصور شود از طریق گسترش کلی اساس تولید و افزایش اضافه ارزش غصب شده در پهنه جهانی برای توسعه مستقل کشور مقصد.

بنابراین اگر این حقیقت است که "در سنگاپور دولت محرک پروسه صنعتی شدن زیر چتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بوده است". این نیز همچنان حقیقت است که:

- در پایان دهه هشتاد شرکت‌های خارجی هفتاد درصد تولیدات صنعتی، نصف نیروی کار شاغل و هشتاد درصد صادرات کشور را کنترل می‌کنند. (۸)

آن‌چیزی که ما واقعاً درباره آن صحبت می‌کنیم آن زمینه‌های تولیدی هستند که در کشورهای بزرگ صنعتی در دهه مورد نظر رو به نزول گذاشته‌اند.

شاخه‌های سنتاً مهم برای ایتالیا مانند صنایع نساجی، بافندگی و کالاهای چرمی و کفش بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹ سهام‌شان فقط ۳ درصد افزایش را نشان می‌دهند که به سال ۱۹۸۹ به همان سطح اولیه (۱۵درصد) نزول کرد. همان شاخه‌ها در چهار کشور دیگر (آلمان، بریتانیای کبیر، فرانسه و ژاپن) تقریباً تا حد ناقابلی تنزل کردند. (۹)

به عبارت دیگر اجناس ساخته شده در سنگاپور امروزه در آلمان ساخته نمی‌شوند اما برای این‌که یک کارگر سنگاپوری کاری دو برابر (اگر نگوئیم سه برابر) کارگر کشور بزرگ صنعتی انجام می‌دهد نتیجه گرایش به پائین آوردن دستمزد متوسط در مقیاس جهانی است. در چنین چارچوبی مشکل فزاینده‌ای در پیدا کردن راه‌های سرمایه‌گذاری در بخش تولیدی که سود کافی برای هر واحد اضافه شده سرمایه‌ای را تضمین کند، به وجود می‌آید. بنابراین یا سرمایه به طور کلی از تولید فاصله می‌گیرد یا که در جستجوی هر چه بیشتر نیروی کار ارزان برمی‌آید. در هر دو حالت تناقضات نه تنها از بین نمی‌روند بل‌که شدیدتر می‌شوند. از این رو سرمایه (در حال افزایش) از کشورهای بزرگ صنعتی به کشورهای کم و بیش اخیراً صنعتی شده که دارای منبع عظیم نیروی‌کار خیلی ارزان هستند سرازیر می‌شود.

همان نزول گرایش نرخ سود متوسط ـ مارکس آن را برای نخستین بار تعریف کرد ـ که باعث گسترش تجارت خارجی شد، نهایتاً منجر به نوعی از جهانی شدن تولید سرمایه‌داری بر اساس فقیر شدن فزاینده پرولتاریای جهانی و خشن‌ترین شکل استثمار شده است. همه این‌ها می‌رود که نوع قبلی توسعه یعنی مدل فوردیست را منسوخ کند.

به لطف فروریزی دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که بدواً به چند کشور آسیایی و امریکای لاتین محدود بود، اینک به تمامی اروپای شرقی و خود روسیه تأثیرگذاشته‌است. در یک تحقیق که در آلمان به تاریخ ۲۵ مه ۱۹۹۵ انجام شده(Corrier della Serra) گفته می‌شود که در قسمت شرقی آلمان دستمزد متوسط ۳۰ درصد پائین‌تر از قسمت اروپای شرقی است. سرمایه در حال صرف‌نظر کردن از آلمان شرقی سابق است و به طرف سرمایه‌گذاری در جمهوری چک، لهستان و مجارستان است، جاهایی که پائین بودن وسیع دستمزدها کمبود و نقصان بارآوری کار را جبران می‌کند.

در سال ۱۹۹۴ فیات (Fiat Auto) تعداد ۲۲۰۰۰۰۰ وسیله نقلیه با به‌کارگیری ۱۲۳۰۰۰ کارگر تولید کرد، در سال ۱۹۸۹ با ۱۳۴۰۰۰ کارگر۴۵۰۰۰ عدد بیشتر ماشین تولید کرد. بااین مقادیر ریاضی تا به حال به لطف بکارگیری ماشین آلات جدید (در برزیل، آرژانتین، لهستان و ترکیه) تعداد کارکنان خارجی از ۱۷۰۰۰ به ۳۸۰۰۰ افزایش یافته است.

با ادامه محاسبه ریاضی برای فیات، نه تنها در مجموع ۱۱۰۰۰ شغل از بین رفته، بلکه مهمتر این‌که، با تمرکز روی جابجایی تولید به کشورهایی که دارای پائین‌ترین سطح قیمت نیروی انسانی هستند "هزینه را به طرز وحشتناکی پائین آورده"، به عبارت دیگر فیات اتو در مقایسه با قبل به جای سالانه ۱۹۰۰۰۰۰ ماشین امروز کافیست که ۱۴۰۰۰۰۰ ماشین تولید و بفروشد.

ادامه دارد. . .

زیرنویس‌ها و نمودار در ادمه مقاله در شماره بعد می‌آید.

****

آدرس‌های تماس:

سازمان کارگران کمونیست: P.O. Box 33
Sheffield - S3 9 YX

حزب کمونیست انترناسیونالیست: CP1753
20100 MILANO ITALY

شبکه اینترنت: http://www.ibrp.org
E-mail: cwo"londonmail,com

****

پنجاه سال جمهوری خلق

چین به کجا می‌رود؟

به نقل از نشریه چشم‌اندازهای انقلابی شماره ۱۵ ارگان سازمان کارگران کمونیست

بخش آخر

مترجم سعید ـ س

تغییر تدریجی، افزایش بیکاری

آن‌چه تاکنون در این نوشته گفته شد خلاصه‌ای از وجود تغییرات «مثبتی» است که طبقه حاکم چین به انجام رسانده است. اما برای طبقه کارگر، کار به این آسانی‌ها نبود. این تغییرات گاه سبعانه بوده است ولی بورژوازی چین خواهد گفت که چاره دیگری نبوده. البته همه می‌دانیم که سرمایه‌داری چه از نوع دولتی یا اصلاح‌گرا و یا هر شکل و فرم دیگر، در نهایت برای طبقه کارگر دل نمی‌سوزاند ـ مبارزه طبقاتی همچنان پابرجاست همان طور که منافع طبقاتی کارگران و کارفرمایان در تضاد بنیادی هستند. این است که گرچه پروسه تغییر جامعه چین از یک نظام سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده به سوی سرمایه‌داری بازار- از طریق آن چه که به آن نام سوسیالیسم بازار داده‌اند، تدریجی بوده، با این وجود نصیب طبقه کارگر چین چیزی جز درد و رنج نبوده است. به عنوان نمونه، همان‌گونه که در شماره ۷۵ «صدای کارگر» اشاره شد کارگران روستایی از کار روی زمین کنده شده و به انواع پروژه‌های ساختمانی سوق داده شدند یا آن‌ها را در نوعی از مالکیت خصوصی گرفتار کردند. دستمزد این کارگران روستایی مورد استفاده در توسعه زیربنایی را دولت با نوعی از اسناد تضمینی پرداخت می‌کرد. روستائیان فکر می‌کردند که از زندگی بهتری برخوردار خواهند شد ولی فریب خورده بودند. متأسفانه وجوهی که پشتوانه این اسناد بود خرج ساختمان و دیگر هزینه‌های آماده سازی، هتل‌ها و سالن‌های کنفرانس‌های متعددی شده بود. با خالی بودن خزانه این کاغذ پاره‌ها حتا به‌درد سیرکردن شکم این کارگران نمی‌خورد. پروژه‌های ساختمانی بعد از به غارت رفتن بودجه‌های کشاورزی اغلب نیمه کاره ماندند. کارگران که ارتباط‌شان با زمین قطع شده بود؛ حال به صورت توده سیالی در آمدند که استان‌های فقر زده را به سوی شهرها وخصوصاً نوار ساحلی ترک می‌کردند.

تعداد این کارگران "منگ لیو" سال‌هاست که حدود دویست میلیون بوده است. این‌ها اغلب مجبور به قبول کارهایی فاقد حقوق و مزایای اشتغال با دستمزد نسبتاً ناچیزی می‌شوند که ادامه‌شان هم تضمینی ندارد ـ یا این که به طور دسته جمعی دستگیر و از مسکن و مأوای خود رانده می‌شوند و یا این که باید گرسنگی بکشند. همچنین، رهبری چین از همان آغاز دریافت که نه تنها مزارع عظیم اشتراکی و تعاونی‌ها، بل‌که صنایع متعلق به دولت نیز احتیاج به تغییرات (ساختاری) عمده دارند. به منظور به ثمر رساندن این تغییرات ساختاری بود که دولت بر فشار خود بر این صنایع افزود تا تعداد هرچه بیشتری از کارگران "مازاد براحتیاج" را اخراج کند. بعضی از این سیاست‌ها از طریق تصمیم مستقیم دولت اعمال می‌شوند از جمله دو سال پیش ۲۲۰۰۰ معدن بسته شد که ۱۵ میلیون بیکار به خیل ۵۲ میلیون بیکاران رسمی افزود. اخیراً اصطلاح "بیکار شده" به واژه‌های حقوقی چین اضافه شده است. بیکار شده‌ها به جمع کارگران اخراجی و مازاد براحتیاج صنایع متعلق به دولت که بیش از آن قادر به اتخاذ وام از بانک‌ها به منظور جبران زیان‌دهی خود نمی‌باشند، می‌پیوندند (موفقیت در گرفتن وام بستگی به پرداخت رشوه‌های کلان به کارمندان بانک و حزب محل دارد). درسال اخیر (۱۹۹۹) در موج گسترده‌ای از "تقلیل ظرفیت سوسیالیستی" حدود ۳۰ میلیون کارگر از کار اخراج شدند بعلاوه گفته می‌شود که حدود ۱۶۰ میلیون کارگر روستایی یا اضافی هستند و یا حداقل کم‌کارند. حال دولت است که باید به این کارگران کمک برساند درحالی که قبلاً این به عهده کارفرمایان سابق‌شان بود. بنابراین "مراکز مساعدت و تأمین اجتماعی بیکاران" تأسیس شده که مرتب صحنه شورش یا

شبیه شورش است، چرا که پرداخت یا عدم پرداخت مساعده‌ها حساب و کتابی ندارد. نرخ بیکاری که رسما حدود ۴ درصد است را همه می‌دانند که خیالی است.

هرچه تفاوت میان طبقات و همچنین تفاوت میان مناطق مختلف چین عیان‌تر می‌شود، فقر نیز دامنه‌اش گسترش می‌یابد. یونیسف و بانک جهانی رقم فلاکت زدگان را ۳۰۰ میلیون نفر تخمین می‌زنند.

تقلیل بودجه دولت و آزاد گذاشتن دست استان‌ها در اخذ مالیات‌های بیشتر باعث بحران در ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی ـ به ویژه در مناطق روستایی ـ شده است. بودجه آموزشی درنظر گرفته شده استان‌های فقیرتر تنها برای پرداخت حقوق معلمین و حفظ و نگهداری مدارس کافی است. از این بودجه چیزی برای خرید کتب درسی و دیگر مواد مورد نیاز آموزشی باقی نمی‌ماند. کارمندان خدمات بهداشتی در مناطق روستایی اغلب حقوقی دریافت نمی‌کنند و در شهرها فقط ٦٦ درصد حقوقشان پرداخت می‌شود. نرخ مرگ و میر اطفال در بعضی از مناطق چین با فقیرترین مناطق آفریقا قابل مقایسه است.

به موازات این، فسادمالی یک بیماری همه‌گیر است:

پروژه "سه دره" ـ کوششی به منظور مهار رودخانه "یانگت زی" که به طور مرتب باعث سیل زدگی و درنتیجه بدبختی و زیان مالی فراوان در مناطق مسیر خود می‌شود، "ژورانجی" را وادار به نصیحت مقامات مسئول کرد ـ چرا که اختلاس وجوه عظیمی از بودجه پروژه توسط این مقامات، بالا رفتن هزینه و همچنین پایین بودن کارایی و استاندارد مصالح ساختمانی، کل پروژه "سه دره" را به خطر انداخته است.

شریک بحران جهانی

کوشش برای جلب سرمایه خارجی و داخلی و امکانات بانکی و دیگر ادوات مالی برای به جریان انداختن این سرمایه‌ها دو مشخصه عمده تغییرات اخیر در اقتصاد چین بوده است. شیفتگان این به اصطلاح معجزه چین ارقام حیرت‌انگیزی در مورد هجوم سرمایه از سراسر دنیا به چین، ارائه می‌دهند اما ٦٦ درصد کل این سرمایه‌ها متعلق به چینی‌های مهاجر و یا ساکنان تایوان، هنگ‌کنگ و دیگر مناطق آسیا است، بعلاوه این که این سرمایه‌ها نباید پایان ناپذیر تصور شود.

رهبری چین احتیاج به سرمایه‌گذاری بین‌المللی به معنی واقعی آن دارد چرا که نظام سرمایه‌داری جهانی گرفتار بحران‌های منطقه‌ای است که می‌تواند به راحتی منبع فعلی را تحت تأثیر قرار دهد، چنانچه هم اکنون این سرمایه‌ها به سرعت رو به کاهش است.

این سرمایه‌گذاری از طریق دو کانال انجام گرفته است: بانک‌های هنگ‌کنگ و تایوان ـ که از بحران سراسری آسیای جنوب شرقی و آسیای دور مصون نماندند، و در داخل چین ـ "تراست‌های بین‌المللی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری". این شرکت‌ها به منظور جلب سرمایه خارجی و تولید سرمایه داخلی مشابه از طریق دریافت وام و صدور اوراق قرضه ایجاد شده بودند. در سال ۱۹۹۸ عمده‌ترین شرکت سرمایه‌گذاری دولت محلی گوانگ دونگ، و یکی از مهمترین عضو "تراست‌های بین‌المللی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری" در نوع خود، توان پرداخت یک بدهی ۴۷۰ میلیون دلاری را نداشت و ورشکست شد. (حال آن‌که) گوانگ دونگ (کانتون) به واسطه سرمایه‌گذاری عظیم هنگ کنگ در شین ژن و شانتو، که نیروی محرکه تولیدات صادراتی اخیر چین هستند، ثروتمندترین استان چین است. اما "سیاست‌های غلط وام دهی" گریبان شرکت‌های نظیر شرکت سرمایه‌گذاری گوانگ دانگ. را گرفته است. تخمین زده می‌شود که ۲۵ درصد کلیه وام‌ها غیرقابل وصول است. بیشترین این وام‌ها به شرکت‌های ورشکسته یا نیمه ورشکسته و مقامات محلی فاسد برای پروژه‌های شخصی‌شان داده شده است. ۲۴۰ شرکت سرمایه‌گذاری بزرگ و کوچک (که در اکثر استان‌ها حداقل یکی پیدا می‌شود)، در خطر (ورشکستگی) هستند.

کارگران امیدی به پیدا کردن کار با حقوق مکفی (اگر اصلاً وجود داشته باشد) یا اتکا به دریافت "تامین اجتماعی" ثابت و مرتب که از حد بخور و نمیر بیشتر باشد، نمی‌توانند داشته باشند. این فضای بی اعتمادی همگانی به آینده، اینان را به سوی پس انداز ـ به عنوان تنها راه نجات موجود ـ سوق داده است، به طوری که چین هم اکنون با ۷۱۳ میلیارد دلار پس انداز در این مورد از ژاپن جلوتر است. تمام ادوات مالی از اوراق قرضه گرفته تا سهام برای به کار انداختن این پس اندازها به کار برده می‌شوند ولی قدرت جذب تمام این پس اندازها، که ده‌ها برابر ظرفیت این‌ها است، را ندارند. وزارت دارایی در فکر

این است که جلوی هجوم این پس‌اندازها را با وضع مالیات سد کند، به این امید که فروش کالا و خدمات مصرفی را که در سال گذشته افت داشته، رونق بخشد و بودجه کشور را که زیر بار پرداخت سنگین تأمین اجتماعی بیکاران کمرش خم شده ، بهبود بخشد. کوهی از کالاهای مصرفی بدون مشتری حکایت از انقباض گردش پول و ضربه به اقتصاد چین دارد. از سال ۱۹۹۷ به بعد قیمت‌ها هرماهه افت داشته‌اند. این باعث نگرانی عمیق کشاورزان چین است که محصولات‌شان قیمت مناسب را کسب نمی‌کند و عاملی بالقوه برای دلسردی گروه عظیمی از کشاورزانی که حامیان رهبری رفرمیست می‌باشند، گردیده است. ارتباط فزاینده با بازار جهانی، چین را هرچه بیشتر در مقابل دم‌دمی مزاجی آن آسیب‌پذیر کرده است.

بحران در جنوب شرق آسیا و سپس آسیای دور (به ویژه ژاپن و کاهش ارزش ین) سرانجام گریبان چین را نیز گرفته است: ۶۰ درصد صادرات چین به کشورهای آسیایی و ۲۵ درصد آن به ژاپن است. اضافه ارزش صادرات بر واردات چین که زمانی یک رقم هیولایی بود در سال ۱۹۹۸ به تقریباً نصف تقلیل پیدا کرد. (دلیل این) واردات بیشتر ماشین‌آلات پیشرفته از خارج جهت ادامه رشد و سودآوری بدون "بیکارسازی" کارگران بود(حال این که این نتیجه منطقی نظام سرمایه‌داری است که در تعقیب هدف کاهش هزینه تولید، کارگران مازاد بر احتیاج اولین قربانی هستند). یوکان هوانگ یکی از مقامات بانک جهانی اعلام نمود:

"اگر چین پروسه‌ی رفرم را (منجمله بیکارسازی کارگران را) دنبال نکند، ممکن است به همان کمبود بازدهی ساختاری گرفتار آید که موجب مشکلات زیادی در جنوب شرقی آسیا شده است."

چین، امریکا، سازمان تجارت جهانی، هنگ کنگ

امریکا از زمان نیکسون و کسینجر در سال‌های ۱۹۷۰ تابه‌حال مشغول دلربایی ازچین بوده است. ابتدا این دلربایی به منظور وارد آوردن فشارنظامی، اقتصادی و سیاسی برشوروی سابق بود. بعد از فروپاشی شوروی و شروع پروسه رفرم، امریکا چین را در "موافقت نامه عمومی حول داد و ستد تجارتی و تعرفه‌ها" (گات) و سپس در سازمان تجارت جهانی حمایت کرده است. این به امید دسترسی بهتر به بازارهای چین و پیدا کردن هم‌پیمانی در داخل سازمان تجارت جهانی بوده است. عضویت در سازمان تجارت جهانی مشارکت کامل و بی چون و چرای چین را در جهان سرمایه رسمیت خواهد بخشید. البته اقتصاد چین هنوز تا حد زیادی توسط یک سلسله دیوارهای پیچیده محافظت می‌شود، از جمله استفاده از دو نوع ارز("رن مین بی" درداخل و "یوان" برای معاملات خارجی) که تبدیل به ارزهای دیگر را مشکل می‌کند. قوانین سرمایه‌گذاری خارجی نیز بسیار پیچیده و در جهت صنایع پیشرفته و صادراتی است که در گذشته به کسب درآمد صادراتی عظیم (درمقایسه با واردات) منجر شده است.

چین با دو دوزه بازی مدام، توانسته این فرصت را پیدا کند تا اقتصادش را درمقابل سیل سرمایه‌های خارجی که آماده هجوم، ولی خارج از کنترل رهبری است، مجهز کند. این‌ها از آن‌چه که در نظام‌های سرمایه‌داری پیرامونی، یعنی از امپریالیسم اقتصاد جهانی ـ کنترل بخش‌های عظیمی از اقتصاد داخلی و بازرگانی جهانی ـ می‌گذرد، بیمناکند. این است که چین اخیرا با استفاده از بمباران شدن سفارتش در بلگراد توانست مذاکرات سازمان تجارت جهانی را محدود کند و خود را به عنوان یک قدرت دیپلماتیک (سیاسی) تثبیت نماید. بحث بر سر دزدی اسرار نظامی و فنی نیز اثری مشابه داشته است.

دولت بریتانیا ساده‌لوحانه تصور می‌کرد که ارائه مدل سیاسی هنگ کنگ (دوران آخرین حکومتش به سرپرستی پتن PATTEN) می‌تواند موجب تضعیف تسلط رهبری چین بر کشور شود. امید بریتانیا این بود که سرمایه‌اش به راحتی در بازار چین نفوذ کند. اشاره به خاطرات جنگ تریاک، بنادر معاهده‌ای و کشتی‌های توپدار بسیار احمقانه بود.(۴)

نتیجه نهائی برای دولت بریتانیا فقط مخارج بیشتر برای احداث ساختارهای زیربنائی هنگ کنگ (نظیر پل و شاهراه به شن ژن) بود. طبقه حاکم چین می‌خواهد که جزء کامل نظام جهانی سرمایه‌داری بازار شود ـ اما فقط زمانی‌که آمادگی و توان آن‌را داشته باشد(مگر این‌که فاجعه اقتصادی پیشداوری کند).

نتیجه گیری

این به اصطلاح "پروسه رفرم" یک دگرگونی واقعی نبوده و صرفاً تغییر سبک نوع نظام سرمایه داری است:

تغییر از سرمایه داری دولتی تابع ایدئولوژی با اقتصادی نسبتاً خودکفا، به سرمایه داری تابع ایدئولوژی با اقتصادی هر چه بیشتر مرتبط با بازار جهانی. بورژوازی چین امید دارد که در به اصطلاح ضیافت سرمایه داری جهانی آشکارا و کاملاً خود را سیرکند. اما آن چه محتمل تر است این که چیزی جز سوپی رقیق و نوشابه ای بی مایه در این ضیافت پیدا نشود. ارقام و تصاویر مربوط به رشد در نوار ساحلی ظاهراً ثروتمند خیره کننه است. تعجبی ندارد اگر ناظران مسائل اقتصادی در هورا کشیدن برای این "اصلاحات" از هم پیشی بگیرند. اما این فقط بخش کوچکی از تصویر کلی است و این واقعیت که رهبری چین، مانند استالینیست های قدیم، در ارائه ارقام رشد اغراق می کنند، از طرف این ناظران نادیده گرفته می شود. آمیختگی فزاینده در اقتصاد جهانی، چین را در معرض آفات سرمایه داری جهانی بحران زده قرار می دهد. از بعضی جهات توسعه چین هم اکنون نیز بازتابی از اقتصاد سرمایه داری جهانی است: تأکید بر توسعه اقتصادی استان های ساحلی، فقر و عقب افتادگی مناطق داخلی را هرچه بیشتر عیان کرده است. ولی این تفاوت ها دیگر به مرز تحمل پذیری خود رسیده است. شکاف بین فقرا و ثرتمندان از امریکا بیشتر است .و به حدی است که موجب ازدیاد ناآرامی های اجتماعی، اعتصابات، شورش برای دریافت تأمین اجتماعی، اخراج از کار و غیره شده است.(۵)

رشد که تا حدی این تفاوت های عظیم را استتار می کرد نیز به سرعت رو به افت است. واقعیت آن که چین از بیماری بحران سرمایه داری مصون نمانده و مبارزه طبقاتی ادامه دارد. چین به کجا می رود؟ همان جایی که بقیه ی جهان سرمایه داری می رود:

به سوی فاجعه. تنها نیرویی که می تواند مانع از این فاجعه شود، طبقه کارگر چین و جهان است. چین از بعضی جهات نمونهٔ کوچکی از جهان است و بنابراین طبقه کارگر چین باید نقش مهمی در موج انقلابی آینده بازی کند. اما نظیر بقیه طبقه کارگر جهان نیاز به سازمان دهی خود به کمک یک برنامه کمونیستی دارد - ولی این بار برنامه ای واقعی و نه از نوع جعلی مائوئیسم.

زیرنویس ها

۴- باید اضافه کرد که تأکید رهبری فعلی برتوسعه نوار ساحلی، از بعضی جهات تکرار توسعه امپریالیستی همان مناطقی از چین است که "بریتانیای کبیر" زمان ایجاد "بنادر معاهده ای" به آن پرداختند (که اغلب نیز نظیر جنگ تریاک بریتانیا برعلیه چین، با زور اسلحه انجام گرفت). در این مورد، رهبری چین از بقایای توسعه قبلی استفاده می کند.

۵- علاوه بر استفاده مستقیم از نیروهای نظامی در امر تولید، استفاده از زندانیان به عنوان منبع بسیار ارزانی از نیروی انسانی نیز لازم به تذکر است، گو این که ارقامی برای تعداد "به کارگرفته شدگان" و سهم آن ها در بالابردن تولید ناخالص ملی موجود نیست.

****

****

****

****

****